در تاریخ ۰۲ دی ۱۳۸۷
کتاب البیع بر اساس تحریر الوسیله 2

جلسه 44

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

ملاحظه فرمودید که امام(رضوان‌الله‌علیه) در مناقشاتی که بر محقق اصفهانی(ره) وارد کردند فرمودند اولاً سلطنت بر ملک، برای سلطنت بر إزاله و إبقاء کفایت می‌کند و نیازی به سلطنت دومی به نام سلطنت بر ملکیّت نداریم. ثانیاً سلطنت بر ملک، همان سلطنت بر ملکیّت است. که ما عرض کردیم با آن توضیحی که برای فرمایش محقق اصفهانی(ره) بیان کردیم، مقداری این جواب قابل تأمّل بود.

اشکال سوم امام(ره) از فرمایش محقق اصفهانی(قده)

اشکال سومی که فرمودند این است که فرموده‌اند: «**لو لم تكن له السلطنة على الإزالة، فلا ينبغي التفريق بين الإعراض عن ملكه، وهبته و تمليكه، فلا وجه لتفصيله بين الإزالة ابتداءً، أو بأسباب كالبيع و نحوه**»؛ اگر این مشتری در این معامله‌ای که انجام شده فقط سلطنت بر ملک داشته باشد اما سلطنت بر ازاله نداشته باشد، یعنی وقتی سلطنت بر ملکیّت نداشت، سلطنت بر ازاله هم ندارد. می‌فرمایند ما نمی‌توانیم بین اعراض از ملک و بین هبه و تملیک فرق بگذاریم. گویا در این اشکال می‌خواهند بفرمایند لازمه‌ی فرمایش شما این است که بین اعراض از ملک و هبه و یا تملیک به دیگری باید فرق گذاشته شود. چون وقتی شما می‌گوئید این سلطنت بر مال دارد و سلطنت بر ازاله ندارد، بدین معناست که نمی‌تواند از ملک اعراض کند، اگر کسی سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت از خودش نداشت، معنایش این است که نمی‌تواند از ملک هم اعراض کند. پس شما باید به این ملتزم شوی که بین اعراض از ملک، و بین هبه و تملیک فرق وجود دارد. بگوئیم مشتری در این معامله‌ای که الآن نمی‌دانیم آیا لازم است یا لازم نیست، و اگر بایع «**فسختُ**» را گفت آیا به هم می‌خورد یا به هم نمی‌خورد؟

بگوئیم این مشتری می‌تواند این مال را هبه کند، می‌تواند به دیگری تملیک کند، اما نمی‌تواند اعراض از ملک داشته باشد. و این تفریع و تفصیل هیچ وجهی ندارد. مشتری همانطور که می‌تواند از مال خود هبه کند، مالش را به دیگری تملیک کند، می‌تواند اعراض از ملکیّت هم داشته باشد. در آخر می‌فرماید «**فلا وجه لتفصيله بين الإزالة ابتداءً، أو بأسباب كالبيع و نحوه**»؛ بین اینکه کسی ابتداءً از ملکش اعراض کند و ملکیت را از خودش ازاله کند، یعنی بدون اینکه سبب دیگری در کار باشد یا ملکیّت را به اسباب بیع زائل کند، به دیگری بفروشد و در اثر فروش به دیگری، ملکیت از خودش زائل می‌شود. می‌فرمایند فرقی بین اینها نیست، مشتری همانطور که می‌تواند به اسباب بیع، ملکیّت را از خودش دور کند، می‌تواند ابتداءً بدون اینکه این اسباب بیع در کار باشد ملکیّت را از خودش ازاله کند.

جواب استاد از اشکال سوم امام(ره)

این اشکال سوم امام(ره) فرع بر این است که ما اعراض را مزیل ملکیّت بدانیم، کما اینکه مشهور همین نظریه را دارند. مشهور می‌گویند اگر کسی از مالش اعراض کرد، این إعراض، مزیل ملکیّت است. اما ما ـ سال گذشته یا قبل از آن ـ مفصلاً بحث اعراض را مطرح کردیم و به این نتیجه رسیدیم که خود اعراض بما هو اعراض، مزیل ملکیت نیست. اگر کسی از مالش اعراض کرد، معنایش این نیست که ملکیّت او زائل شده، بر خلاف آنچه که مشهور قائلند. اگر کسی اعراض کرد اما بعد از آن دیگری در آن مال یک تصرفی کرد، تصرف دیگری بعداً هم ملکیت قبلی را زائل می‌کند و هم ملکیت برای دیگری می‌آورد. اما مجرّد الاعراض مزیل ملکیّت نیست. خود بحث اعراض، می‌تواند یک رساله شود و خیلی هم مورد ابتلاء است. مثلاً کسی پارچه‌ای به خیاط داده که برای او قبا بدوزد. حال پنج سال است که سراغ آن نرفته، گویا مثلاً از آن اعراض کرده، اگر گفتید اعراض مزیل ملکیّت است، خود خیاط می‌تواند این قبا را تماماً برای خودش تملک کند. چون او اعراض کرده، وقتی اعراض کرد، مباحٌ لکلّ أحد می‌شود و از ملک او خارج شده است. اما اگر مزیل ملکیت نبود، باید احکام مجهول المالک بر آن بار شود. پس مبنای ما بر خلاف مشهور؛ این است که اعراض مزیل برای ملکیّت نیست.

اشکال چهارم امام(ره) بر محقق اصفهانی(قده)

امام(رض) در اشکال چهارم فرموده‌اند «**مع أنّ الإعراض أیضاً غیر الإزالة اعتباراً، فالالتزام بالتفصیل فاسد، و الالتزام بعدم السلطنة فی جمیعها أفسد**»؛ در اعتبار عقلا بین اعراض و ازاله اصلاً فرق وجود دارد. عقلا بین کسی که از ملکش اعراض می‌کند با کسی که ملکیت را از خودش ازاله می‌کند فرق می‌گذارند. گویا امام(ره) می‌خواهند بفرمایند از کلام محقق اصفهانی(ره) استفاده می‌شود که بین اعراض و ازاله فرقی نیست و حال آنکه بین اعراض و ازاله اعتباراً فرق است. در اعتبار عقلا؛ اعراض امرٌ اعتباریٌ، و ازالة الملک اعتبارٌ آخر، یک امر اعتباری دیگر است.

جواب استاد از اشکال چهارم امام(ره)

ما هر چه در عبارت محقق اصفهانی(ره) دقّت کردیم، ایشان أصلاً صحبتی از إعراض در عباراتشان نیست. حتی کلمه‌ی اعراض هم در عبارات محقق اصفهانی(ره) نیامده است. و نفهمیدیم ایشان از کدام عبارت یا کلمه، اعراض را استفاده فرموده‌اند.

نتیجه بررسی فرمایش محقق اصفهانی(قده)

مجموعاً از این کلمات به نظر ما فرمایش محقق اصفهانی(ره) فرمایش تامّی است. یعنی اگر مقداری دقت کنیم، بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیّت فرق وجود دارد. مالک، سلطنت بر ملک دارد، «**الناس مسلطون علی اموالهم**» بر سلطنت بر ملک دلالت دارد، می‌گوید این ملک، ملک شماست و هر تصرفی می‌خواهی انجام بده، اما سلطنت بر ملکیّت نمی‌آورد. این نه می‌تواند ابتداءً (من دون سببٍ) ملکیّت را إبقاء کند و نه می‌تواند ملکیت را إزاله کند. در نتیجه نمی‌توانیم با حدیث «**الناس مسلطون علی اموالهم**» جلوی فسخ بایع را بگیریم. بایع با «**فسختُ**» می‌خواهد ملکیت مشتری را ازاله کند، مشتری چون نه ابتداءً و نه ابقاءً سلطنت بر ازاله ندارد، سلطنت بر ملک تعلّق پیدا می‌کند نه بر ملکیّت. لذا نتیجه این است که «**الناس مسلطون**» نمی‌تواند جلوی نفوذ فسخ بایع را بگیرد. ما با دقتی که کردیم و لو اینکه امام(ره) چهار اشکال دقیق بر محقق اصفهانی(ره) کردند، اما چون جای تأمّل دارند، به نظر ما فرمایش محقق اصفهانی(ره) تام است. برای اینکه خود ملکیّت نیاز به سبب دارد. یک امر اضافی، نیاز به

سبب دارد. اگر شما سببش را ایجاد کردی ملکیت می‌آید، اگر سبب را ایجاد نکردی ملکیت نمی‌آید. اگر ازاله‌ی ملکیت را با اعراض یکی گرفتیم، بگوئیم کسی که مالک مالش بود، بگوید من الآن ملکیّت را از خودم ازاله کردم، هزار بار هم بگوید فایده‌ای ندارد.

عرض کردم شبیه مسأله‌ی زوجیت است. در مسأله زوجیت اگر هزار بار هم زوجه بگوید من زوجیّت را از خودم ازاله کردم، فایده‌ای ندارد، یک سبب معیّن شرعی برای آن قرار داده شده، به نام «کلام». این اختصاص به همه‌ی اینها دارد. حالا می‌شود این حرف را به نحو کلی ذکر کرد. تمام مسبّبات همینطور است. در باب معاملات، سلطنت بر مسبب استقلالاً بدون اینکه سبب ایجاد شود، امکانپذیر نیست. کسی بخواهد زوجیت را ازاله کند، نمی‌تواند. این نه فقط در آنجاست، بلکه در همه معاملات این هست. یک معامله‌ای که واقع شده، ملکیت برای مشتری حادث شده است. همان آن که ملکیّت برای مشتری حادث شد، مشتری می‌تواند بگوید بدون سبب من ازاله‌ی ملکیت می‌کنم. «**الناس مسلطون**» می‌گوید سلطنت بر ملک دارند نه بر ملکیت. در باب اینکه می‌خواهد مشتری، مانع فرض شود، فرضش این است که این سلطنت بر ملکیت داشته باشد. حالا ثابت کردیم إبتداءً، إبقاءً، إزالةً سلطنت بر ملکیت ندارد. اگر دو سبب سلطنت برملکیت داشته باشد و بتواند ملکیت را حفظ کند، الآن این ملکیّتی که موجود است، چه سببی برای ابقای آن هست؟ اصلاً همین مؤیّد ماست. اگر خودش حاصل است، پس سلطنت بر او معنا ندارد، سلطنت بر مانعش هم معنا ندارد.

اشکال چهارم بر استدلال به حدیث سلطنت

بحث در دلیل دوم أصالة اللزوم بود. دلیل دوم، «حدیث سلطنت» است. گفتیم بر استدلال به حدیث سلطنت، اشکالاتی وارد شده است. یکی اینکه تمسّک به عام در شبهه‌ی مصداقیه است که جواب داده شد. اشکال دوم؛ اشکال محقق ایروانی(ره) بود که آن را امام(رض) نقد کردند و جواب دادند. اشکال سوم؛ اشکال محقق اصفهانی(ره) بود که این را هم ذکر کردند و به نظر ما این اشکال وارد است. در کلام امام(ره) دو اشکال دیگر بر استدلال به حدیث سلطنت ذکر شده است. اشکال اول که اشکال چهارم می‌شود، این است که در مکاسب در اثناء کلمات مرحوم شیخ(ره) هم بوده و آن اینکه حدیث سلطنت می‌گوید «**الناس مسلطون علی اموالهم**» اما دیگر نمی‌گوید «**الناس مسلطون علی احکام اموالهم**»؛ دلیل سلطنت، متعرض جعل سلطنت نسبت به اموال است نه نسبت به احکام اموال. لذا در بحث از اینکه کسی که می‌خواهد صیغه‌ی بیع را به فارسی بخواند، بگوید چون مال خودم است، «**الناس مسلطون علی اموالهم**»، من می‌خواهم به فارسی مالم را به دیگری منتقل کنم، اینجا گفتیم حدیث سلطنت بر این دلالت ندارد که تو به فارسی می‌توانی صیغه‌ی بیع بخوانی. این حدیث بر احکام اموال دلالت ندارد. حال در ما نحنُ فیه بگوئیم که «**السلطنةُ علی الاموال، سلطنةٌ علیةٌ نقلاً و إبقاءً**»، شما سلطنت بر مال دارید، می‌توانید به دیگران هبه و بیع کنی، می‌توانی إبقاء کنی، که به تعبیر امام(ره) فی مقام النقل، نزد خودت نگهداری. امّا بگوئیم ابقاء، در مقابل جعل شارع است. جعل شارع چیست؟

بگوئیم اگر شارع برای بایع جواز الفسخ قرار داده باشد، بگوئیم «**الناس مسلطون**» می‌گوید تو می‌توانی مال خودت را إبقاء کنی فی مقابل جعل الشارع جواز الفسخ. می‌گوئیم نه! این بر ابقاء دلالت ندارد. با «**الناس مسلطون**» نمی‌توانی حکمی به نام عدم نفوذ فسخ درست کنی، «**الناس مسلطون**» نمی‌گوید شما سلطنت داری که جلوی فسخ بایع را بگیری. اگر شارع واقعاً برای بایع فسخ را جعل کرده باشد، «**الناس مسلطون**» متعرّض این نیست که شما می‌توانی جلوی آن جعل را بگیری. «**الناس مسلطون**» می‌گوید می‌توانی مالت را هر کاری دوست داری بکنی. پس دلیل سلطنت فقط دلالت بر سلطنت بر اموال دارد و دلالت بر سلطنت بر احکام ندارد. پس خلاصه‌ی این اشکال این است که همانطور که با دلیل سلطنت نمی‌توانیم در صیغه‌ی بیع بگوئیم فارسی هم کافی است، در اینجا هم نمی‌توانیم با دلیل سلطنت بگوئیم فسخ فاسخ و بایع، غیر مؤثر است.

جواب امام(ره) از اشکال چهارم

امام(ره) در جواب از این اشکال می‌فرمایند بین این دو مورد فرق است. حدیث سلطنت در مسأله‌ی صیغه‌ی بیع، برای اینکه بتوانی با بیع فارسی معامله را انجام دهی، جریان ندارد، نمی‌گوید تو سلطنت داری که فارسی انجام دهی یا عربی انجام دهی. حدیث سلطنت آنجا جریان ندارد اما اینجا جریان دارد. می‌فرمایند فارق این است که حدیث سلطنت جلوی آنچه که سلطنت مالک بر مالش را محدود می‌کند را می‌گیرد. در مسأله‌ی صیغه‌ی بیع، شارع گفته تو می‌خواهی بیع کن، هبه کن، وقف کن، هر کاری می‌خواهی بکن، اما اگر خواستی بیع کنی، من بیعی را معتبر می‌دانم که به صیغه‌ی عربی باشد، این تحدید و محدود کردن سلطنت بایع نیست، محدود کردن سلطنت مالک نیست. به تعبیر ایشان می‌فرماید که این یک مقرّرات قانونی عرفی یا شرعی است. فرق نمی‌کند که عرف یا شرع بیاورد. عقلا می‌گویند تو پول داری هر کاری می‌خواهی بکن، اما اگر بخواهی بیع کنی، باید یک نوشته‌ای را تنظیم کنی. مثلاً باید یک بیع‌نامه‌ای را تنظیم کنی، باید یک سندی معیّن باشد. این معنایش محدود کردن سلطنت مالک نیست. اما در ما نحن فیه می‌فرمایند اگر دیگری (بایع) بدون اختیار و رضایت مشتری بخواهد مالی را که ملک مشتری است تملّک کند، این معنایش محدود کردن سلطنت مشتری است. برای اینکه مشتری سلطنت بر إبقاء دارد و می‌تواند مالش را نگه دارد، و اگر گفتیم بایع می‌تواند با یک «**فسختُ**» این مال را تملّک کند و به ملک خودش برگرداند، این محدود کردن سلطنت مشتری است.

نقد استاد بر جواب امام(ره)

این جواب هم در صورتی درست است که آن اشکال محقق اصفهانی(ره) را وارد ندانیم. اگر کسی بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیّت فرق گذاشت، اینجا هم جواب می‌دهد که بین این و بین آن مورد صیغه‌ی عربی فرقی وجود ندارد. اینجا هم اگر شارع برای بایع حقّ فسخ قرار داد، به معنای محدود کردن سلطنت مشتری نیست. و واقع مطلب هم همین است. دقت کنید؛ در معاملات جایز، مثل هبه، واهب هر زمان بخواهد رجوع می‌کند و مالش را پس می‌گیرد، اما معنای این جواز الرجوع، محدود کردن سلطنت متّهب نیست. هر کاری بخواهد بکند. سلطنت مطلقه دارد. به او نمی‌گوئیم که تو فقط بفروش و هبه و وقف نکن. چه بسا واهب تا آخر عمرش هم سراغ این نرود، اگر سراغش نرفت شما می‌گوئید این سلطنت مطلقه نداشته است؟!! سلطنت بر مالش مطلق است. حالا اگر در جایی مشتری مالی را خرید، دو ساعت بعد فروخت، آن دو ساعتی که این مال، ملکش بوده، سلطنت مطلقه داشته، خودش هم می‌دانسته، یا حتی آن بایع می‌داند که این مشتری دو ساعت دیگر به خودش می‌فروشد. اینها سلطنت را تحدید نمی‌کند. بنابراین به نظر ما چون اشکال محقق اصفهانی(ره) را پذیرفتیم، این جواب در اینجا وارد نیست.
اشکال پنجمی هم بر استدلال به حدیث سلطنت وجود دارد، که خود شما مراجعه کنید. ما اینجا دلیل دوم أصالة اللزوم را تمام کردیم. دلیل سوم «حدیث حلّ» است؛ «**لا یحلّ مال امرء مسلم إلا بطیب نفسه**» ، که ان شاء الله بحث از این را بعد از دهه‌ی محرم، پی‌گیری خواهیم کرد.

بحث اخلاقي: بحث اخلاقي: توجه مبلغین به محتوای سخنرانی خود

در دهه‌ی محرم، نسبت به احیای أمر ابا عبدالله الحسین(ع) آنگونه که واقعاً خود آن بزرگواران راضی هستند همّت داشته باشید.

کسانی که واقعاً اهل منبر هستند، بدانند که منبر اختصاص به منبر ندارد. در درس هم همینطور است. در درس هر روز انسان می‌گوید و بعد از آن باید از خدا طلب عفو و مغفرت کند که اگر حرف اضافه‌ای زد و چیزی گفت که خدایی نکرده تضعیف دین شود و چیزی گفت که دین را کمرنگ کند. علی أیّ حال؛ مخصوصاً در منبر، آن هم در قضیه‌ی ابا عبدالله الحسین (ع) انسان

باید نهایت دقّت را داشته باشد. از وقت خوب استفاده شود.

آنچه که امروز متأسّفانه عده‌ی زیادی از طلبه‌های حوزه به این سمت کشیده می‌شوند، به جای اینکه مدّاح‌ها را به خودمان جذب کنیم، طلبه‌ها جذب مدّاحی می‌شوند. طلبه‌ها هم دنبال این می‌روند که ابتدای منبر یک ربع با آهنگ و با صدا بخوانند، آخر منبر هم با صدا بخوانند، وسطش هم دو سه تا حدیث کوتاه بیان کنند. ما اگر مطالعه کنیم، مطلب داشته باشیم، احتمال بدهیم در هر مجلس ما لااقل دو سه شخص تحصیل کرده نشسته، در بین هزار نفر بگوئید دو سه نفر نشستند، شما آنها را معیار قرار بدهید، نه اینکه از بقیه غفلت کنید. برای بقیه هم باید به نسبت حالشان مطلب داشته باشید.

باید سعی کنیم که بعد از منابر ما، افراد تحصیل کرده و چیز فهم بگویند اگر نیم ساعت پای منبر این آقا نشستیم، یک مطلبی برای ما روشن شد. من این نکته را در بعضی از مصاحبه‌ها گفتم که والد ما(رضوان‌الله‌علیه) می‌فرمودند از خصوصیات مرحوم آقای فلسفی(قدس سره) این بود که هر منبری می‌رفت، یک بُعد و یک گوشه‌ای از اسلام را تبیین می‌کرد و می‌آموخت. این چقدر خوب است. اگر انسان مطالعه نکند و بالای منبر از محفوظاتش استفاده کند، این خیانت به دین و خودش و مردم است! مطلبی را نمی‌داند درست است یا نه، می‌گوید این را شنیدم.

حق ندارد بالای منبر بگوید. ما به مجرّد اینکه یک چیزی را شنیدیم حق نداریم بگوئیم چنین چیزی را من شنیدم. مخصوصاً حالا بحمدالله در این پنج شش سال أخیر مراجع و بزرگان با این مقابله کردند. منبرها دیگر صدر و ذیلش خواب شده بود. یا همه‌اش شده بود کرامات جعلی برای بعضی از این افرادی که یا زنده‌اند و یا از دنیا رفته‌اند. ما بزرگان و مراجعی داریم که واقعاً اهل کرامت هستند، اما اینکه انسان از خودش اضافه کند صحیح نیست.

مرحوم آیة الله بهاء الدینی(قدّس سرّه) یکی از بزرگان حوزه بود. از افرادی بود که مورد احترام بزرگان حوزه بود. والد ما(ره) نقل می‌کردند ـ آن روز من هم خدمت ایشان بودم ـ جماران خدمت امام(ره) رفته بودیم، بعد از اینکه از خدمت امام(ره) بیرون آمدیم، فرمودند امام(رض) نسبت به درس اخلاق در حوزه خیلی تأکید کردند. به ایشان عرض کردم شما چه کسی را برای درس اخلاق پیشنهاد می‌کنید؟ فرمودند آقای بهاء الدینی را برای درس اخلاق دعوت کنید. من یادم هست در مدرسه فیضیه ما هم شرکت کردیم. ولی این مسائلی که برای ایشان الآن نقل می‌کنند که ایشان مثلاً با مورچه‌ها صحبت می‌کرد، یا از این قبیل، اینها کذب است.

فکر نکنید که ما داریم یک افرادی را بها می‌دهیم. با بیان اینگونه مطالب، آن فرد تحصیل کرده وقتی نتواند این مسائل را هضم کند، از ایشان برنمی‌گردد، از مجموعه‌ی روحانیت برمی‌گردد. من از افرادی که شبانه‌روز با ایشان بودند سؤال کردم، همه آنها تکذیب کردند. حتی شخصی به من گفت در مراسمی که در سالگرد ایشان بود، یک منبری معروف، آنقدر روی منبر دروغ گفت، که من می‌خواستم وسط جلسه بلند شوم بگویم این حرفها دروغ است!

یک شخصیت محترم را همانطور که بوده بیان کنیم. بگوئیم این شخص هیچ هوایی درونش نبود. هوای نفس در یک آدمی که هفتاد هشتاد سال در این حوزه بوده، اقران او رسیدند به مرجعیت و بالاتر، اما این عالم هیچ هوایی درونش نبود. آیا این مهمتر است یا اینکه بگوئیم با مورچه‌ها صحبت می‌کرد؟!!!

ما واقعاً در یک ساعت زندگی خودمان چقدر قدرت داریم که مالک نفس‌مان باشیم که هوای نفس درونمان راه پیدا نکند. صبح که انسان از خانه بیرون می‌آید تا به درس که می‌رسد ـ من خودم را می‌گویم ـ، در فکر انسان صد نفر بالا و پائین می‌رود. او را ببریم در اعلی درجه و دیگری را پایین بیاوریم. محقق نائینی(ره) را در اوج علمی ببریم، محقق عراقی(ره) را در فلان جا می‌بریم. من گاهی اوقات خودم می‌گویم این چه ذهنی است که ما پیدا کردیم؟ گاهی اوقات هم خدایی نکرده به سبب حبّ و بغض‌ها، انسان نسبت به کسی تمایل پیدا کند. چرا آن آدم از من احترام کرد، چرا دیگری دیر احترام کرد؟ حالا که دیر احترام کرد بی‌تقوا، بی‌سواد و بی‌ریشه است!! چه وقت ما می‌توانیم نفس خودمان را درست کنیم؟ این خیلی مشکل است.

واقعاً مرحوم آقای بهاء الدینی(قدس سره) اگر نگوییم صد در صد، ولی بی‌هوای نفس بود. این را برای طلبه‌ها بیان کنیم. البته خود من یکی دو خاطره‌ی خیلی خوب از ایشان دارم. علی أیّ حال؛ مراقبت کنید، واقعاً مطالب صحیح را ذکر کنید. چیزی را از خودمان و اجتهاد خودمان در منابر در قضایای اباعبد الله (ع) ذکر نکنیم. اینها چیزهای خیلی مهمی است.